**نام مقاله: مقدمه اي بر فرانظريه ها، نظريه ها و الگوها**

**نام نشريه: فصلنامه كتابداري و اطلاع رساني (اين نشريه در www.isc.gov.ir نمايه مي شود)**

**شماره نشريه: 44 \_ شماره چهارم، جلذ 11**

**پديدآور: ترجمه غلام حيدري**

**مترجم:**

**مقدمه‌­اي بر فرا نظريه‌­ها، نظريه‌­ها و الگوها[1]**

**مارسيا جي. بيتس[2]**

**ترجمة غلام حيدري[3]**

**چكيده**

**اين مقاله با هدف فراهم نمودن مقدمه‌اي كلي درباره برخي مفاهيم نظري‌ِ اساسي و مورد استفاده در پژوهشهاي علوم كتابداري و اطلاع‌رساني، نگارش يافته است. ابتدا، سه اصطلاح «فرا نظريه»، «نظريه» و «الگو» كه در عنوان اين نوشته آمده، تعريف و بررسي شده و سپس، مثالهاي بيشتري از موقعيتي كه پژوهشگر ممكن است الگو يا نظريه‌هاي گوناگون موجود در پژوهشهاي اطلاع‌جويي را مورد توجه و آزمايش قرار دهد، فراهم آمده است. به دنبال آن، فرا نظريه‌ها در چشم‌انداز گسترده‌اي مورد توجه قرار گرفته و فرانظري كه به صورت گسترده در كتابداري و اطلاع‌رساني مورد استفاده قرار مي‌گيرند، توصيف شده، متون پايه مورد ارجاع قرار گرفته و مثالهايي از كاربرد هر يك از اين رويكردها ارائه شده است. مباحث تا آنجا كه ضرورت ايجاب نموده، ساده و خلاصه شده است.**

**كليدواژه‌ها: فرانظريه، نظريه، الگو، رويكردهاي فرانظري، كتابداري و اطلاع‌رساني.**

**تعاريف**

**در ابتدا، شناخت وجوه تمايز اصطلاحات فرانظريه، نظريه و الگو ضروري است. اين مفاهيم اغلب به اشتباه و به جاي يكديگر به كار مي‌روند، هر چند با هم تفاوت دارند و درك تفاوت ميان آنها به تفكر در باب جنبه­هاي نظري علم كتابداري و اطلاع­رساني ياري مي­رساند.**

**\* فرانظريه: يك نظريه دربارة بررسي، تحليل و توصيف خود نظريه است (فرهنگ جامع وبستر).**

**\* نظريه: الف) ساختار كلي و اصولي كه در پيوند با عمليات موجود در يك حوزه از فعاليت (مانند پزشكي، موسيقي) توسعه يافته و محتواي آن را به عنوان يك حوزۀ فكري شكل داده است (فرهنگ جامع وبستر). ب) نظامي از فرضيه­ها، اصول پذيرفته شده، و رويه­هاي انجام كار كه به منظور توصيف، پيش­بيني و يا تبيين ماهيت يا رفتار مجموعة خاصي از پديده­ها ابداع شده­ است (فرهنگ ميراث امريكايي، 1969). (همچنين نگاه كنيد به رينولدز[4]، 1971).**

**\* الگو: يك ساختار فكري آزمايشي[5] كه به عنوان يك ابزار آزمودن مورد استفاده قرار مي­گيرد... (فرهنگ ميراث امريكايي، 1969). (همچنين نگاه كنيد به ليو و مارچ[6]، 1975).**

**فرانظريه را مي­توان به عنوان فلسفة نظريه به شمار آورد. مجموعه­اي اساسي از عقايد در پيوند با اينكه چگونه پديده­هاي مورد علاقه در يك حوزۀ خاص بايد مورد تفكر واقع شده و دربارة آنها پژوهش صورت بگيرد (همچنين نگاه كنيد به واگنر و برگر[7]، 1985؛ واكاري[8]، 1997). هر چند كاربرد اين اصطلاح در علم كتابداري و اطلاع­رساني سابقة زيادي ندارد، اما به سرعت به يك اصطلاح مهم، در جهت كمك به فهم ما از مسائل تبديل شده است. در سالهاي اوليه، پايه­هاي فلسفي پژوهش در اين حوزه با گرايشهاي انگشت شماري ـ از رويكردهاي عمومي علوم انساني و رويكردهاي عمومي علوم پايه- قابل شناسايي بود. در سالهاي اخير، رويكردهاي فرانظري بيشتري در اين حوزه به وجود آمده و يا از ديگر حوزه­ها اخذ شده است. نتيجه اينكه اكنون با انبوهي از رويكردهايي كه مورد توجه قرار گرفته­اند، روبرو هستيم.**

**مفهوم فرانظريه به مقدار زيادي با اصطلاح «پارادايم»[9] كه در آن «تامس كان»[10] (1996) درك جديدي از علم ارائه كرده است، همپوشاني دارد. در عبارتهاي مورد استفاده در اينجا، «كان» يك پارادايم را به عنوان فرانظريه، نظريه، روش‌شناسي و تركيبي از تمامي اين ويژگيها در يك رشته يا حوزة تخصصي، مورد توجه قرار داده است. بنابراين، پارادايم معناي گسترده‌تري نسبت به فرانظريه دارد. در عين حال، فرا نظريه هسته اصلي هر پارادايم، و معرف پارادايم در بسياري از معاني آن است.**

**آن‌گونه كه در تعاريف آمده، نظريه را: الف)مي‌توان مجموعة كاملي از كل‌نگري‌ها و اصولي دانست كه در يك رشته مانند «نظريه علم كتابداري و اطلاع‌رساني» توسعه پيدا كرده است. دوم اينكه يك نظريه عبارت است از نظامي از فرضيه‌ها، اصول و روابط كه به منظور تبيين مجموعه خاصي از پديده‌ها، پذيرفته شده است. نظريه‌ها اغلب يك فرا نظرية تلويحي و روش‌شناسي را در خود دارند كه به عنوان «رويه‌هاي انجام كار» در تعاريف آمده است. ب) به هر حال، بيشتر مواقع جوهره و معني اصلي نظريه، پيرامون تصوري از يك درك بسط يافته، يا تبيين برخي پديده‌هاست.**

**الگوها در توسعة نظريه، اهميت زيادي دارند. آنها يك نوع نظرية پيشنهادي، يك مجموعه پيشنهادي آزمايشي از روابط به منظور آزمايش اعتبار و صحت نظريه­ها هستند. توسعة يك الگو اغلب در عمل مي‌تواند به تفكر دربارة موضوع مورد علاقة افراد كمك كند. در عالم واقع، هميشه بين الگو و نظريه دربارۀ يك پديده، يك خط مرز مشخص وجود ندارد. گاهي اوقات قبل از اينكه پژوهشها توسعه يافته و به نقطه­اي رسيده باشند كه آنها را به يك نظرية واقعي نزديك­تر كند، الگوها سالها به نظريه­ها جهت مي­دهند و به عنوان راهنما و هدايتگر پژوهشها در يك حوزه عمل مي­كنند.**

**علم يك توالي كلاسيك براي توسعة خود دارد كه به عنوان «توصيف، پيش­بيني و تبيين» شناخته شده است. اولين وظيفه، مطالعة يك پديدة جديد و توصيف آن است. تفكر دربارة چيزهايي كه دانش افراد دربارة آنها اندك است، دشوار به نظر مي­رسد. بنابراين، توصيف اولين مرحله است. دوم، هنگامي كه يك فرد اطلاعاتي دربارة يك پديده دارد، ممكن است به پيش­بيني روابط، فرايندها و ترتيب و توالي، در پيوند با آن پديده بپردازد. سوم، با توجه به آزمون پيش­بيني­ها، فرد مي‌تواند تبييني از پديدة مورد نظر ارائه كند، كه اين تبيين يك نظريه است. نظريه­ها همواره به وسيلة نظريه­هاي جديد از رده خارج مي‌شوند. اين اتفاق حتي هنگامي كه يك نظريه به خوبي آزمايش شده باشد نيز صادق است، زيرا پژوهشهاي آتي ممكن است تبيين عميق­تري از پديدة مورد علاقه ارائه كنند.**

**الگوها در مراحل توصيف و پيش­بيني فهم يك پديده بسيار سودمندند. اما تنها هنگامي كه تبيين يك پديده را توسعه مي­دهيم، مي­توانيم ادعاي يك نظريه داشته باشيم. از اين رو، اكثر نظريه­ها در علوم كتابداري و اطلاع­رساني حقيقتاً هنوز در مرحلة الگوسازي قرار دارند.**

**در بخش بعدي، يك مثال از نظرية پيشنهادي يا الگو تحليل و ابزارهاي آزمودن بررسي مي‌شود. به هر حال، برخي از فرانظريه­ها به روشني در مورد ارزش و احتمال تعميم‌پذيري حاصل مطالعات انجام شده در يك موقعيت خاص به منظور ايجاد يك نظريه پرهيز دارند. براي مثال، روش‌شناسي قوم نگار[11]، با وجود اين كه سنت شكن بود، «هرگز در امر نظريه­پردازي پذيرفته نشده است؛ [بنابراين] نبايد در مورد موضوعات بنيادي نظريه بسازد» (باتن[12]، 1991، ص 4-5). در عوض، پژوهشگران قوم­نگار، به طور معمول نظريه‌پردازي دربارة اجتماع را نمي‌پذيرند و ترجيح مي­دهند از آن دور باشند و آن را مطالعه كنند (ريتزر[13]، 2000، ص 75). در تعداد اندكي از مباحث زير، فرد قادر است يك موقعيت فرانظري فرض كند كه او را در مورد ايجاد الگوها و نظريه­ها مجاز دانسته و اين عمل را قابل قبول مي­داند. بنابراين، مباحثي كه در ادامه مي­آيد براي تمامي موقعيتهاي فرا نظري قابل استفاده و كاربرد نيست.**

**مثالي از كاربرد اين اصطلاحات**

**اجازه بدهيد براي مثال «اصل كمترين كوشش» را در نظر بگيريم. اين اصل احتمالاً يكي از پايدارترين نتايج در تمامي پژوهشهاي اطلاع­جويي است. به طور خاص، ما دريافته‌ايم كه افراد سرمايه‌گذاري اندكي در جستجوي اطلاعات مي­كنند و آسان بودن استفاده را ترجيح مي­دهند، و منابع قابل دسترس را به منابعي كه از كيفيت بالاتر آنها باخبرند، به خاطر اين كه در دسترس نيستند، ترجيح مي­دهند. «پول»[14] (1985) 51 پژوهش اطلاع­جويي را تحليل كردو اين نكته را به شدت مورد تأييد قرار داد. (او همچنين بحث خوبي دربارة نظريه در علوم كتابداري و اطلاع­رساني دارد).**

**بنابراين، به نظر مي­رسد آسان بودن استفاده و دسترس­پذيري اطلاعات براي افراد، اهميت بيشتري نسبت به كيفيت اطلاعات دارد. اما اين پديده چگونه تبيين مي­شود؟ چرا مردم براي صرف انرژي بيشتر به منظور كسب اطلاعاتي كه خود ارزش آن را قبول دارند و به كيفيت آن واقفند، تمايل ندارند؟ ما واقعاً نظريه­اي نداريم. ما اين پديده را توصيف مي‌كنيم؛ به علاوه، مي­دانيم كه اين مورد در محيطهاي مختلف و با انواع مختلف استفاده‌كنندگان از اطلاعات، آزمايش شده و نتايج تمامي اين پژوهشها، تعميم­پذيري بالايي را نشان مي­دهد. در نهايت، مي­توان نتايج مطالعات آتي را با استفاده از نتايج به دست آمده از قبل، با اطمينان پيش­بيني كرد. براي مثال، مي­توان پيش­بيني كرد كه نتايج مطالعات گذشته در مطالعة گروه­هاي جديدي از مردم همچنان تكرار مي­شود و آنها نيز انرژي اندكي صرف جستجوي اطلاعات مي­كنند و ترجيح مي­دهند از منابع قابل دسترس و روشهاي آسان استفاده كنند.**

**بنابراين، ما با استفاده از توصيف و پيش­بيني اصل كمترين كوشش، الگوسازي كرده­ايم. اگرچه با استفاده از نمودارها اغلب روابط اين الگوها را نمايش مي­دهيم، اما مجبور به چنين كاري نيستيم. در اين مورد، الگوي ما با استفاده از يك عبارت توصيف شده است (عبارت ايرانيك بالا را ببينيد). (براي برخي مثالها از الگوهاي ارائه شده در قالب نمودار، نگاه كنيد به، بيتس، 2002؛ گينز[15]، چن و شاو[16]، 1997؛ متاير ـ دوران[17]، 1991؛ ونگ و وايت[18]، 1999؛ ويلسون[19]، 1999). بنابراين، اصل كمترين كوشش يك رفتار مشاهده شده است كه هر كدام از ما مي­توانيم به اندازۀ كافي و در گسترة وسيعي اين الگو را با اطمينان و به عنوان يك اصل بيازماييم. اما تاكنون اين قضيه تبيين نشده است ـ بنابراين ما هنوز يك نظريه نداريم.**

**چگونه مي­توان حاصل اين پژوهشها را از الگو به نظريه تبديل كرد؟ در گام نخست، مي‌توانيم تبيينهاي احتمالي فراواني را در عمل حدس بزنيم و اين موارد را در ديگر زمينه­هاي حوزۀ كتابداري و اطلاع­رساني يا ديگر حوزه­هاي دانش، پيگيري كنيم. برخي از اين انديشه­ها در زير ارائه مي­شوند:**

**1. مردم در تمامي جنبه­هاي زندگي از جمله در جستجوي اطلاعات به دنبال «رضايت خاطر» هستند. ايدۀ رضايت بخشي را «سايمون»[20] (1976) ارائه داده است. استدلال او اين بود كه در تصميم­سازي، مردم معمولاً تصميم خود را تا اندازه­اي كه براي پاسخگويي به نيازهاي آنها مناسب باشد، كافي مي­دانند، و ضرورتي نمي­بينند كه تمامي احتمالات يا گزينه­ها را آگاهانه مورد توجه قرار دهند. در نوشته­هاي علوم كتابداري و اطلاع­رساني، براي درك اين نكته، از مفهوم معنابخشي دروين[21] استفاده مي­كنيم (دروين، 1983، 1999). مي­توان فرض كرد كه افراد مفاهيم را براساس موقعيت و شرايط خود و آنچه مي­دانند يا مي­توانند به آساني ياد بگيرند، ايجاد مي­كنند. لازمة معنابخشي، تنها تضمين ادامة زندگي آنهاست و ضرورتي ندارد كه در حد عالي و وسيع و به صورتي باشد كه توانايي ايجاد مفهوم و معنا را براي آنها فراهم سازد.**

**2. مردم معمولاً ارزش چيزهايي را كه نمي­دانند، كمتر از آنچه هست بر آورد مي‌كنند، و اهميت چيزهايي را كه مي­دانند معمولاً بيشتر از ارزش واقعي آن، تخمين مي‌زنند. افراد در تصور اينكه اطلاعات جديد چه مي­تواند باشد كه آنها آن را نمي­دانند، مشكل دارند؛ در حالي كه آنچه مي­دانند و انجام مي­دهند، به روشني و در واقعيت وجود دارد. بنابراين، تلاش اندكي در جستجوي اطلاعات انجام مي­دهند. براي كار بر روي تحريف در تصميم­سازي و انتخاب، نگاه كنيد به «گيلوويچ، گريفين و كانمن»[22] (2002) و «كانمن و تورسكي»[23] (2000).**

**3. به دست آوردن دانش جديد ممكن است در برخي موارد به طور هيجان انگيزي تهديدآميز باشد. «گريگوري بيتسن»[24] اين مورد را با مفاهيم «ارزش جويي» و «اطلاع­جويي» توصيف مي­كند (راش[25] و بيتسن، 1968، ص 178- 179). در جستجوي ارزش، فرد درباره برخي چيزهايي كه در ذهن دارد و آنها را طلب مي­كند كه داراي ايده است. براي مثال، فرض كنيد تعدادي تخم­مرغ و نان تست براي خوردن مي­خواهد. او سپس بيرون مي­رود و با چيزهاي گوناگوني شامل مرغ­، دانة گندم، آشپزي و پختن سرو كار پيدا مي­كند، و سرانجام نتيجه اين مي­شود كه او صبحانه تخم­مرغ و نان تست دارد. بنابراين، اين فرد كارهايي را در قسمتي از جهان انجام داده تا آن جهان را با طرحي كه در ذهن دارد، تطبيق بدهد. لكن ، طبق گفتة بيتسن، در جستجوي اطلاعات دقيقاً عكس اين قضيه روي مي­دهد؛ يعني به دست آوردن اطلاعات از جهان بيرون، به منظور تحت تأثير قرار دادن ذهن فرد صورت مي­گيرد.**

**به هر حال، دانش جديد هميشه مي­تواند غافلگيركننده باشد و گاهي اوقات باعث دردسر شود. اگر «ما آن چيزي هستيم كه خود مي­دانيم»، و درك ما از خود بر شاكلة دانش ما از جهان مبتني باشد، در تغيير دانش ما دربارة خودمان، دانش جديد ممكن است تهديدآميز باشد.**

**4. اطلاعات ملموس نيست و چيزهاي ديگر ملموسند. چيزهاي ناملموس كمتر واقعي به نظر مي‌رسند، بنابراين اهميت كمتري براي آنها قايل مي­شويم. در نتيجه، همواره براي به دست آوردن چيزهاي ملموس تلاش مي­كنيم تا موارد ناملموس.**

**هيچ يك از فرضيه‌هاي بالا نمي‌تواند مسئله را به طور كامل تبيين كند. براي مثال، اينكه چرا مردم احساس رضايت خاطر مي­كنند؟ به هر حال، چنانچه فرضية احساس رضايت خاطر آزمايش شود و آنچه را باعث مي­شود مردم در جستجوي اطلاعات احساس رضايت خاطر كنند، شناسايي كنيم، تبيين ما بايد چيزي بيشتر از حقيقت آشكار حداقل تلاش را به ما نشان دهد. ما بايد قادر باشيم اين نتايج را در زمينة حوزه­هاي علمي ديگر به كار ببريم كه شاهد بوده است افراد در شرايط گوناگون احساس رضايت خاطر دارند، و سپس براساس آن پژوهشها يك تبيين آزمايشي (نظريه­هاي آزمايشي) نتيجه­گيري كنيم كه از تبيين رضايت خاطر به تنهايي عميق­تر باشد.**

**در واقع، رضايت خاطر مورد نظر سايمون نام ديگري براي اصل كمترين كوشش زيف[26] است (1949). «پول» (1985) عقيده دارد نتايج مطالعات وي تناسب بالايي با اثر اولية «زيف» دارد. زيف درك نظري بالايي از اصل كمترين كوشش داشته است. براي مثال، هر كس دركي ابتدائي از مفهوم نظريه پيدا ­كند، اين درك ابتدايي باعث فهم بهتر اصل كمترين كوشش مي­شود كه ما در كتابداري و اطلاع‌رساني معمولاً به تفصيل از آن استفاده مي­كنيم. طبق گفته «پول»، از نظر زيف كمترين كوشش در واقع «نرخ متوسط حداقل كار احتمالي» بود (پول، 1985، ص90). بدين معنا كه مردم تنها كارهاي فعلي در ارتباط با برخي فعاليتها را به حداقل نمي­رسانند، زيرا آنها سرانجام مي­توانند مقدار بيشتري از كار را در آخر انجام دهند. در عوض، آنها از همة كارهاي احتمالي خود در رابطه با تلاشي كه هم اكنون و در آينده به عمل مي­آورند تخمين درستي دارند، و اكنون مقدار كاري را انجام مي­دهند كه برآورد مي­كنند به بهترين نحو مقدار تلاش آنها را هم اكنون و در آينده كاهش مي­دهد (پول، 1985).**

**چگونه مي­توان اين چهار فرضية مطرح شده را مورد آزمون قرار داد؟ در مورد هر يك از آنها بايد يك يا چند پژوهش به منظور كشف حقيقت آن انجام شود، كه آيا اين تبيين­ها در فرايند جستجوي اطلاعات در بين مردم كارآيي دارند. براي مثال، در رويكرد تجربي فرضية دوم، مردم را مي­توان در يك موقعيت واقعي قرار داد كه اطلاعات معيني داشته و ساير اطلاعات را نداشته باشند. آنها مجبورند به منظور خريد مدارك و آثار و راهنمايي بيشتر براي حل مسئلة آزمايشي، مقداري هزينه كنند. راه­هاي ديگري هم وجود دارد كه آنها بتوانند همان اندازه صرف كنند. آزمودنيهاي تجربي واحدهاي صرف شدة خود را براساس بهترين قضاوت آنها تعيين مي­كنند. سپس به آنها اطلاعاتي داده مي­شود كه قبلاً آن را نداشته­اند. آيا آنها اكنون ارزش اطلاعات را بالاتر يا پايين­تر از آنچه در موقعيت آزمايشي داشته­اند، نرخ­گذاري مي­كنند؟ آنها ارزش هرگام از تجربيات را بر چه اساسي تعيين مي‌كنند؟**

**با يك رويكرد مشاهده­اي به فرضية سوم، افراد مي­توانند در موقعيتهاي واقعي جستجوي اطلاعات مورد مطالعه قرار گيرند. براي مثال، در سه موقعيت مختلف: 1ـ يافتن اطلاعاتي دربارۀ تشخيص يك بيماري در بين اعضاي خانواده 2ـ جستجوي يك مقاله كه براي گذراندن يك ترم تحصيلي مورد نياز باشد، در موضوعي كه علاقه اندكي نسبت به آن وجود دارد 3ـ يافتن اطلاعاتي دربارۀ سرگرمي يا اوقات فراغت (هارتل[27]، زير چاپ). مي­توان جستجو را مشاهده و با آزمودنيها دربارة واكنشهاي احساسي آنها نسبت به موقعيتشان و عمل جستجوي اطلاعات كه درگير آن هستند، مصاحبه كرد. آيا آنها از اطلاعات جديد اجتناب مي­كنند يا جستجوي آن را با رغبت مي­پذيرند؟ آيا آنها نشانه­اي از اضطراب و تهديد پيرامون كشف اطلاعات جديد، نشان مي­دهند؟ آيا افراد پاسخهاي مختلفي به انواع گوناگون موقعيتها دارند و چرا؟**

**در مثال بالا، با توصيف يافته­ها شروع كرديم. گرايشها به صورت گسترده­اي مؤيد اين بود كه افراد ترجيح مي­دهند از منابع اطلاعاتي كه به آساني در دسترس آنها قرار مي‌گيرد، استفاده كنند و نه اطلاعاتي كه بايد تلاش بيشتري براي كسب آن به عمل آورند؛ حتي اگر اين منابع اطلاعاتي كيفيت بالاتري داشته باشند. «اصل كمترين كوشش» به صورت گسترده­تري در مشاهدات مورد تأييد قرار گرفته است، به طوري كه ما را قادر ساخته تا پيش­بيني مطمئني دربارة موقعيتهايي كه ممكن است كاربرد داشته باشد، ارائه كنيم. اما هنوز يك تبيين يا نظريه نداريم كه به ما بگويد چرا اين پديده روي مي­دهد (احتمالاً به استثناي پژوهشهاي بنيادي زيف، 1949). چهار تبيين محتمل فرضيه­سازي شد و راه‌هايي كه اين نظريه را مي­توان مورد آزمون قرار داد، مورد توجه قرار گرفت. اين آزمونها ممكن است به نظريه­هاي آزمايشي بيشتري بينجامد كه اين پديده را به گونه­اي عميق­تر تبيين نمايند.**

**منابع فرانظريه­ها**

**در بخش پيشين، راجع به الگو و نظريه توضيح داده شد. اكنون بايد پرسيد، فرانظريه چيست و چگونه شكل مي­گيرد؟ آن­گونه كه «كان» ابراز مي­دارد، در اغلب علوم طبيعي در تمام ادوار، تنها يك پارادايم غالب وجود دارد كه پژوهشگران آن را مي­پذيرند و سؤالهاي پژوهش را به وسيلة آن ارزشيابي مي‌كنند. فرانظريه، با ماهيت پژوهش و روشهاي مطلوب هر حوزه در آن پارادايم سروكار دارد. به هر حال، در علوم اجتماعي، داشتن يك پارادايم كلي براي هر حوزه معمول است و حوزه­هاي علاقه را در آن رشته توصيف مي­كند (براي مثال، عملكردهاي ذهن براي روانشناسان) اما بيشتر از يك فرانظريه يا فلسفه پژوهش، به منظور جذب پژوهشگران در درون اين حوزه با هم رقابت مي­كنند. در مورد روانشناسي، در فاصلة سالهاي دهة 1960 تا 1970، بين فرانظرية قديمي­تر رفتارگرايي در مطالعة روانشناسي (اسكينر[28]، 1992 باز چاپ)، و رويكرد جديدتر پردازش اطلاعات، شكافي وجود داشت (چامسكي[29]، 1959؛ آندرسن[30] ، 1995). با به وجود آمدن رويكرد بعدي كه با عنوان جديد «علم شناختي» معروف شد، اين شكاف عميق­تر گرديد. در خلال ده تا پانزده سال گذشته، فرانظرية ديگري به نام «روانشناسي تكاملي»، رويكرد پردازش اطلاعات را به چالش كشيده است (باركو، كاسميدس و توبي[31]، 1992).**

**در علوم پايه معمولاً يك پارادايم جديد، در حوزة مربوط انقلاب و دگرگوني ايجاد مي­كند. به همين دليل، يك پارادايم جديد همة يافته­هاي پيشين را پيرامون يك فرانظرية هسته، دوباره شكل مي‌­دهد و بدنة نتايج پژوهشها را از نو بازسازي مي­كند. براي مثال، «نظرية زمين سازشناسي صفحات»[32] در زمين­شناسي و «زيست­ ملكولي» در زيست‌شناسي چنين بوده­اند. در علوم اجتماعي، فرانظريه­‌هاي زيادي ممكن است همچنان در كنار هم به پيش بروند. گاهي اوقات يك فرانظريه به سادگي از بين مي­رود و براي زماني ديگر ممكن است دوباره رشد نمايد و تحول پيدا كند و دوباره علايق پژوهشگران را برانگيزد.**

**از اواخر قرن بيستم و اوايل قرن بيست و يكم، فرانظريه­هاي زيادي عموماً در علوم اجتماعي و به طور خاص در حوزة كتابداري و اطلاع­رساني به وجود آمده است. به طور كلي، در جامعة ما روشهاي قديمي تفكر تجزيه شده و از بين مي­روند و ديگر كاربردي ندارند؛ واقعيتهاي پايدار فرض شده، از خراب شدن ديوار برلين و همة آنچه نمود ساختارهاي اجتماعي استوار و سخت بين شرق و غرب بود گرفته، تا محدوديتهاي اجتماعي مانند نژاد، جنسيت، مذهب كه قبلاً بين جوامع شكاف ايجاد كرده بود، و ديگر تقسيم­بنديهاي پايدار كه زمان درازي بود وجود داشتند، از چپ و راست از بين مي‌روند. حتي واقعيتهاي پايدار شكلهاي نوشتاري ـ كتاب، مجله، مقاله‌هاي روزنامه ـ در دنياي جديد اطلاعات اينترنتي، شكلي دوباره يافته­اند.**

**در چنين شرايطي، نبايد شگفت‌زده شد كه فرضيه‌هاي فرانظري پايه در پژوهشها از بين بروند و به وسيلة رويكردهاي جديد به چالش فراخوانده شوند. به علاوه، بايد قبول كرد افراد گوناگون روشهاي شناختي متفاوتي دارند؛ روشهاي خاص تفكر كه براي آنها طبيعي به نظر مي­رسد. ما نوع پژوهش و تفكري را براي خود ترسيم مي­كنيم كه براي كار ما بهترين باشد و بيشترين هماهنگي ر ا با هدف ذهني ما داشته باشد. «واگنر و برگر» (1985) اين مورد را «راهبردهاي سوگيرانه»[33] مي­نامند.**

**در گذشته، زماني كه روشها سخت و بدون انعطاف بود، گرايش بيشتري نسبت به استفاده از تنها يك راهبرد سوگيرانه وجود داشت و اين روش به عنوان تنها روش درست در هر حوزه مورد توجه قرار مي­گرفت. براي مثال، «هيون»[34] كمك كرد تا دانشجويان دكتراي روانشناسي در زمان اوج رونق رفتارگرايي به رويكرد كيفي توجه كنند. بسياري از افراد با استعداد، قدرت خود را به سادگي از دست مي­دادند، زيرا روش­شناختي اشتباهي نسبت به شرايط فكري زمان خود داشتند. اكنون معمولاً پذيرش بيشتري نسبت به رويكردهاي مختلف وجود دارد، اگر چه هنوز هم گرايشهايي براي بحث دربارۀ رويكردهاي ارجح هر فرد وجود دارد كه ممكن است درست­ترين فلسفة پژوهش بوده و هر چيزي غير از آن، نادرست به نظر آيد.**

**به نظر نگارنده، شدت اين پيكارها تا اندازه­اي از روشهاي شناختي متفاوتي برمي‌خيزد كه افراد را به پاسخگويي به راهبردهاي سوگيرانه مختلف وادار مي­كند. فردي ممكن است احساس كند روشي كه او استفاده مي­كند، بهترين و روشهاي ديگر همه غلط هستند. به هر حال، به عقيدۀ من، هر راهبرد سوگيرانه ارزش خاص خود را دارد؛ البته در صورتي كه ما ذهن خود را نسبت به آموزه­هاي هر يك از اين روشها بازنگه داريم.**

**بنابراين، جالب است بحث خود را با رويكردهاي مختلفي كه در علوم كتابداري و اطلاع‌رساني براي مطالعة پديده­هاي مورد علاقه ما وجود دارد، ادامه بدهيم. هنگامي كه يك فرد رويكرد خاصي را انتخاب مي­كند، نكتة مهم اين است كه از فلسفه و تاريخچه پيدايش و گسترش آن رويكرد پژوهشي خاص، مطلع باشد. اين راهي است كه سازگاري و هماهنگي منطقي و هموار حركت از فلسفه به سمت نظريه و روش­شناسي از آن عبور مي‌كند.**

**تقابل قواعد كلي علوم طبيعي با قواعد خاص انديشه‌نگارانه**

**قبل از هر چيز بايد تفاوت ميان رويكرد علوم و رويكرد انديشه­نگارانه، بررسي شود. اين رويكردها، راهبردهاي پايه و اساس همة رويكردهاي فرعي ديگر هستند.**

**رويكرد قواعد كلي علوم طبيعي «كه در ارتباط با يا وابسته به مطالعه يا بررسي قوانين كلي پايه برخي چيزها هستند» (فرهنگ انگليسي آكسفورد).**

**رويكرد انديشه­نگارانه «در ارتباط با فرد، كه وابسته به يا توصيف‌كنندة فرايندها يا واقعيتهاي ويژه، و مخصوص به خود است» (فرهنگ انگليسي آكسفورد).**

**رويكرد اول، اساس علوم است. پژوهشهاي علمي اغلب به دنبال ايجاد قانون كلي و نظريه هستند. فرضية اصلي علوم اين است كه در وراي اين آشفتگي كامل و شايع دنياي واقعي، الگوها و فرايندهاي منظم­تري وجود دارد كه فهم ما را قادر مي­سازد تا به پيش­بيني و تبيين موارد خاص بپردازيم.**

**از سوي ديگر، رويكرد انديشه نگارانه بر اين باور پافشاري مي­كند كه درك صحيح تنها با جمع­آوري و ارزيابي موضوعات خاص قابل دستيابي است. نتيجه نهايي توصيف و ارزشيابي عميق و پر ظرافت يك واقعيت خاص يا رخداد تاريخي است، كه زمينه­ها و گرايشها در آن كشف مي­شود، اما بندرت به قوانين عمومي و كلي مي­انجامد. اين رويكرد، يك روش اساسي در علوم انساني است (نگاه كنيد به يك بحث عالي در اين مورد/ اختلافهاي نظري علوم انساني در سنداستروم و سنداستروم[35]، 1995؛ و همچنين بحث بيتس، 1994). در دو قرن گذشته، علوم اجتماعي تقاطعي بوده كه اين دو رويكرد در آنجا به هم رسيده­اند، و ميان اين دو رويكرد در حوزة علوم اجتماعي پيكاري در گرفته است. يكي از اين حكايتهاي معمول قرن بيستم، بخشهاي دانشگاهي علوم اجتماعي مانند علوم سياسي و اقتصاد بودند كه موضوعات آنها در تقابل با رويكردهاي انديشه­نگارانه، عرصة تاخت و تاز رويكردهاي رياضي و علمي شد. در اواخر قرن بيستم اين مسئله برعكس شد؛ هنگامي كه نظريه­پردازان پست­ مدرنيسم به بخشهاي مختلف علوم نفوذ كردند و پژوهشگراني را كه مبنايي انديشه­نگارانه­ داشتند در مقايسه با كساني كه رويكرد ديگري داشتند، ارجحيت دادند. علوم كتابداري و اطلاع­رساني هم از اين كشمكشها بي­نصيب نماند. شناسايي بخشها و نشريه‌هايي كه اين تعارضها در آنها وجود داشت، چندان دشوار نيست. جايگاه ما طوري است كه هر دو رويكرد فوق، راهبردهايي اساسي هستند كه تأثيري فوق­العاده در درك ما نسبت به انسان دارند. هر كدام از بخشهاي علوم كتابداري و اطلاع­رساني كه به صورت مشخص يكي از اين دو رويكرد را نپذيرد، انتخابي نابخردانه را مرتكب شده است. توجه همزمان به اين دو رويكرد نسبت به انتخاب و پافشاري بر يكي از آنها دشوارتر است، اما دست آخر تأثير و سودمندي بيشتري هم در پيشرفت اين حوزه ايفا خواهد كرد.**

**فرانظريه­ها در علوم كتابداري و اطلاع­رساني**

**هدف اين بخش، ارائة توصيفي فشرده از تعدادي از فرانظريه­هايي است كه در حوزة علوم كتابداري و اطلاع‌­رساني كاربرد بيشتري دارند. گردآوري و دسته­بندي اين رويكردها در يك قالب ساده و ابتدائي مي‌تواند براي تازه­كاران در فهم گستردة رويكردهاي پژوهشي مورد استفاده در حوزة علوم كتابداري و اطلاع­رساني، سودمند باشد.**

**اخيراً تعدادي فرانظريه در حوزة ما به وجود آمده است. در ميان طرفداران فرانظريه­هاي گوناگون توافقي وجود ندارد و توصيفها و تفسيرهاي متفاوتي از هر فرانظريه ارائه مي­شود. به علاوه، پژوهشگران علاقه­مند به رويكردهاي نوين، ممكن است فرانظريه­ها و روش­شناسي­هاي حوزة خود را متحول كنند. مثالهايي كه در زير آمده است، تنها بايد به عنوان نمونه­ فرض شود؛ پژوهشگران نبايد انتظار داشته باشند اين فرانظريه­ها هميشه به طور مشخص به يك رويكرد فرانظري خاص وابسته باشند.**

**همچنين، بايد اشاره شود كه آنچه در زير مي­آيد يك انديشة شخصي و ساده از اين مباحث است. به منظور مطالعه بيشتر در زمينة طبقه­بندي فرانظريه­ها، نگاه كنيد به: كول[36]، 2001؛ يورلند[37]، 1998، 2000؛ پتيگرو، فيدل و بروس[38]، 2001؛ و تالجا، تومينن و ساولينن[39]، زير چاپ.**

**به منظور توضيح و بحث مفصل در باب فرانظريه و روش­شناسي در علوم كتابداري و اطلاع‌رساني، نگاه كنيد به: بارايلان و پريتز[40] (2002)؛ بيتس، جي. اي.[41] (2004)؛ بيتس، ام. جي. (1999)؛ كيس[42]، (2002)؛ كرابتري و ديگران[43] (2000)؛ دروين (1999، 2003)؛ ديك[44] (1995، 1999) اليس[45] (1992)؛ فيدل (1993)؛ گيون و ليكي[46] (2003)؛ مك كلور و هرنون[47] (1991)؛ مك­كچني[48] (2000)؛ پتيگرو و مك­كچني (2001)؛ پاول[49] (1997 و 1999)؛ سنداستروم و سنداستروم (1995، 1998)؛ ساننوالد و ايونن[50] (1999)؛ تالجا (1999، 2001)؛ تامس و نايس[51] (1998)؛ تروزو[52] (2001)؛ ونگ (1999)؛ و وست بروك[53] (1994).**

**با توصيف هر يك از فرانظريه­هاي زير، تا حد ممكن مثالهاي كاربردي از هر كدام از آنها ارائه شده و همچنين منابع و متون اصلي كه جزئيات فرانظريه­هاي گوناگون را در خود دارند، معرفي شده است. اين فهرست با رويكردهاي انديشه­نگارانه شروع مي­شود كه از شماره 1 تا 5 را در بردارد. رويكردهاي تركيبي شامل شماره­هاي 6 و 7 و رويكردهاي علوم پايه از شماره 8 تا 13 ادامه مي­يابد:**

**1. رويكرد تاريخي: كه مبتني بر اين مفهوم است كه درك زمان حال و برداشت ما از آن، از فهم ما از رويدادها و فرايندهاي اقتصادي، اجتماعي و سياسي گذشته نشأت مي­گيرد و اين عوامل شرايط كنوني را رقم زده است. براي مطالعة بيشتر دربارة رويكرد تاريخي و مسائل آن، نگاه كنيد به: آثار پايه بارزون و كراف[54] (1992)؛ و اپلباي، هانت و جكوب[55] (1994)، و ريوارد[56] (1996). به منظور ديدن مثالهايي از رويكرد تاريخي در علوم كتابداري و اطلاع­رساني، نگاه كنيد به هيلدن برند[57] (1996)؛ ماك[58] (2000) و ويگند و ديويس[59] (1994).**

**2. رويكرد ساختارگرايي: از حوزه­هاي تعليم و تربيت و جامعه­شناسي نشأت گرفته و عقيده دارد افراد به طور فعال در شكل دهي به درك خود از جهان و موقعيت خويش نقش دارند، و عميقاً تحت تأثير اجتماعي قرار نمي­گيرند كه در آن به فعاليت مي‌پردازند. طبق نظر «كوهلثا»[60] (1993) نظريه ساختارگرايي آموزشي در آثار «ديويي»[61] (1933، 1944)، «كلي»[62] (1963) و «ويگوتسكي»[63] (1978) به وجود آمده است. در ميان ديگران، با توجه به گفتة «ريتزر» (2000)، نظريه ساختارگرايي اجتماعي از آثار «شاتز»[64] (ترجمه انگليسي، 1967، اصل مطلب، 1932)، «برگر و لاك من»[65] (1990 بازچاپ) نشأت گرفته و به طور تنگاتنگي با آثار قوم گرايانة «گارفينكل»[66] (1967) مرتبط است. طرفداران اصلي اين رويكرد در حوزة علوم كتابداري و اطلاع­رساني، دروين (1983 و 1999) و كوهلثا (1993) هستند.**

**3. رويكرد تفسيري يا تحليل گفتمان: ريشه در علوم اجتماعي و انساني دارد، با اين پيش فرض كه گفتمان موجود در يك جامعه به طور برجسته­اي، شرايط و پاسخهاي افراد در آن جامعه و از جمله فهم اجتماعي از اطلاعات را شكل مي­دهد. براساس نظر «تالجا، تومينن و ساولينن»[67] (زيرچاپ)، در ساختارگرايي «زبان به عنوان يك ساختار به منظور تحليل از خود و شكل دهي به معنا» ديده شده است. به علاوه، ما واقعيتهاي اجتماعي را با هم و با استفاده از زبان سازمان داده و توليد مي­كنيم. اين فرانظريه از آثار «باختين»[68] (هولكيست[69]، 2002) و «فوكو»[70] (1972) گرفته شده است. ديگر پژوهشگران شامل «فرومن»[71] (1994) و «تالجا» (1999) استفاده از اين رويكرد در كتابداري و اطلاع­رساني را شرح داده‌اند. اين رويكرد در كتابداري و اطلاع­رساني توسط «باد و ريبر»[72] (1996)، فرومن (2001) و تالجا (2001) به كار گرفته شده است. ديگر پژوهشها شامل يك نوشتة غير كتابداري حاوي مثالهايي كاملاً مرتبط در اين زمينه توسط «هايلس»[73] (1999) است.**

**4. رويكرد تحليلي ـ فلسفي: از فنون كلاسيك اصول فلسفه گرفته شده است و با عنوان تحليل فوق­العادۀ عقايد و اصول شناخته و به منظور دست يافتن به اطلاعات مرتبط با موضوع به كار گرفته مي­شود. يقيناً حوزة فلسفه براي خود بيانها و تفسيرهاي مختلفي از فرانظريه­ها و بنيادهاي نظري دارد. به هر حال، با وجود اختلافهاي نظري فراواني كه در ميان فلاسفه وجود دارد، يك شكل جهاني و روشن از تحليل و استدلال هست كه به خوبي درك شده و ويژگيهاي اين حوزه را به عنوان يك كل، مشخص مي­كند. فلاسفه­اي كه به علوم كتابداري و اطلاع­رساني نظر داشته­اند يا فيلسوفان بيرون از اين حوزه كه سؤالهاي مرتبط با اين حوزه را نشان داده­اند، به ناچار اين شيوه از تحليل و گفتار را ارائه كرده­اند. يك مثال پايه از اين موارد، بحثهاي مناسب پاتريك ويلسون از ماهيت موضوع يك كتاب است (ويلسون، 1968، ص 69- 92). همچنين نگاه كنيد به: «بلير»[74] (2003)، «كوپر»[75] (1971)، «درتسكه»[76] (1981)، «فولر»[77] (2002)، و «ويلسون» (1977، 1983).**

**5. رويكرد نظريه انتقادي: قدرت پنهان ارتباطات و الگوهاي تفوق يك جامعه را روشن و مشخص مي­كند (ريتزر، 2000، ص 140 اف اف). «مايكل هريس»[78] (1986) يكي از اولين حرفه­مندان حوزۀ علوم كتابداري و اطلاع­رساني در اين زمينه بود. اخيراً افراد بيشتري به جمع انتقادكنندگان از نقش كتابداران، پژوهشهاي انجام شده در حوزة علوم كتابداري و اطلاع­رساني و غير آن پيوسته­اند. نگاه كنيد به: كار ميكل[79]، 1998؛ چو[80]، 1999؛ دي[81]، 2001؛ روما هريس[82]، 1992؛ پاولي[83]، 1998؛ ردفورد[84]، 2003؛ ويگند[85]، 1999.**

**6. رويكرد قوم نگارانه: هر چند ريشه در مردم­شناسي دارد، اما امروزه در تمام حوزه­هاي علوم اجتماعي ـ شامل استفاده از طيف وسيعي از فنون ميداني مانند مشاهده­، مستندسازي و مصاحبه ـ مورد استفاده قرار مي­گيرد. اين فنون به پژوهشگر كمك مي­كنند تا در يك فرهنگ مستغرق شده و بسياري از عناصر را شناسايي كند و يك فهم و درك از تجربه و ديدگاه جهاني مردم مورد مطالعه به وجود آورد (فيلدينگ[86]، 1993). در علوم كتابداري و اطلاع­رساني، براي مثال نگاه كنيد به: چتمن[87]، 1992؛ كواسنيك[88]، 1992؛ پتيگرو، 2000؛ ويلسون و استريتفيلد[89]، 1981. يك رويكرد مرتبط و معمول توسعة نظرية زمينه­اي يا گراندد تئوري، توسط گلاسرو استراس[90] (1967) است. (نگاه كنيد به: (اليس، 1993؛ اليس و هوگان[91]، 1997؛ كواسنيك، 1991؛ و ملون[92]، 1986). سنداستروم و سنداستروم (1995) در مورد روشهايي كه دو رويكرد پايه­اي انديشه­نگارانه و علوم پايه مورد استفادۀ پژوهشگران روشهاي قوم نگارانه قرار گرفته­اند، به بحث مي­پردازد.**

**7. رويكرد اجتماعي ـ شناختي (يورلند، 2002): بر اين عقيده استوار است كه هم تفكرات فردي و هم حوزۀ اجتماعي و استنادي كه افراد در آن حيطه عمل مي­كنند، تحت تأثير استفاده از اطلاعات است. همچنين، نگاه كنيد به: «جكوب و شاو»[93] (1998). پيزلي اين نظر را در نوشته­اي با عنوان «نيازهاي اطلاعاتي و استفاده­كنندگان» با مطالعة دانشمنداني كه در ده زمينة نظام اطلاعاتي و اجتماعي كار مي‌كنند، بررسي كرده است (پيزلي[94]، 1968). براي نوشته­هاي تازه تر نگاه كنيد به: كيس، 1991؛ كاوي[95]، 1999؛ و كواسنيك، 1991. طبيعت متن و بافت به تفصيل توسط دروين (1997) و ماهيت موقعيت توسط كول (2001) مورد بحث قرار گرفته است. به دليل تمركز مطالعات اطلاعاتي بر 1- اطلاعات، 2- فناوري اطلاعات و3- استفادۀ افراد از اين موارد، تأثير متقابل اين سه مؤلفه احتمالاً در قلب اكثر پژوهشهاي اجتماعي در مطالعات اطلاعاتي قرار دارد.**

**«يورلند و آلبرچسن»[96] (1995) تحليل اطلاعات و شكل­دهي اجتماعي آن در يك جامعة فكري را «تحليل حوزه» مي­نامند. ريشه­هاي ديگر رويكرد تحليل حوزه، به حوزة كتابشناسي توصيفي و تاريخي در كتابداري برمي­گردد (باورز[97]، 1994؛ آپدايك[98]، 2001). همانند پيشرفتهاي اخير در نظرية انواع گونه­ها (بركنكاتر و هوكين[99]، 1993؛ واگان و ديلون[100]، 1998؛ اورليكوسكي و ييتس[101]، 1994).**

**حوزة انفورماتيك اجتماعي همچنين بر روي تعامل ميان مردم، محيطهاي اجتماعي، فناوري اطلاعات، و شكلهاي مستند تمركز دارد. نگاه كنيد به پژوهش «بيشاپ و استار»[102] (1996)، همين­طور اثر «كلينگ و مك­كيم»[103] (2000) و «پالمر»[104] (2001). اين فرا نظريه ريشه­هايي از هر دو رويكرد اساسي انديشه­نگارانه و علوم پايه دارد.**

**8. رويكرد شناختي: از علوم شناختي گرفته شده است و عقيده دارد تفكر دربارة افراد كه در اين جهان دست به عمل مي­زنند، تمركز بر پژوهشهاي جستجوي اطلاعات، بازيابي اطلاعات و استفاده از آن را تحت تأثير خود قرار مي­دهد (بيتس، 1979؛ بلكين[105]، 1990؛ بلكين، اودي و بروكس[106]، 1982؛ اليس، 1989؛ اينگورسن[107]، 1992، 1999). به منظور مطالعة جزئيات اين رويكرد، نگاه كنيد به: نويل وسايمون[108] (1972) و آندرسن[109] (1995). (1972) و آندرسن (1995).**

**9. رويكرد كتاب­سنجي: ويژگيهاي آماري اطلاعات را تحليل و درك ارزشمندي براي طراحي فراهم­آوري اطلاعات و فهم نظري فرايندهاي اجتماعي پيرامون اطلاعات، شامل فرايندهاي تاريخي فراهم مي­آورد. نظرية ابتدايي اين رويكرد توسط «برادفورد»[110] (1948) و «زيف» (1949) ارائه شد. آثار بيشتر در اين باره توسط افرادي مانند «بروكس» (1968)، «پرايس»[111] (1986)، «اسمال»[112] (1999) و «وايت» و «مك كين»[113] (1998) فراهم آمده است. توليد اغلب اين آثار با استفاده از وجود نمايه­هاي استنادي ميسر شده است (گارفيلد[114]، 1983).**

**10. رويكرد فيزيكي: به انتقال اطلاعات، كه بين دهه­هاي 1950 تا 1960 با علاقه به انتقال فيزيكي و براساس علايم توليد شده به وسيلة نظرية اطلاعاتي «كلود شانون» توسعه يافت (چري[115] 1966؛ ميلر[116]، 1951؛ پيرس[117]، 1961؛ شانون و ويور[118]، 1975؛ وينر[119]، 1961).**

**11. رويكرد مهندسي: به اطلاعات، كه بر اين فرض استوار است كه نيازهاي انساني و استفاده از اطلاعات را مي­توان در بهترين حالت به وسيلة توسعة موفقيت­آميز و آزمايش نظامها و ابزارهاي ابتكاري به منظور گسترش بازيابي اطلاعات و خدمات اطلاعاتي، برآورده كرد. آزمايش اساسي اعتبار رويكرد مهندسي عملكردي است كه با نام «آيا آن كار مي­كند؟» شناخته مي­شود. بنابراين، يك روش عمدۀ توسعة دانش جديد در مهندسي از طريق كار «اثبات مفهوم[120]» است كه در آن يك نظام يا ابزار تجربي ابداع و آزمايش مي­شود، بهبود داده مي­شود، كمي بيشتر آزمايش مي­شود و .... براي نظريه مهندسي نگاه كنيد به: دالبوم، بكمن و نيلسون[121] (2002) و سايمون (1981). به منظور اطلاع از كاربرد اين رويكرد علوم كتابداري و اطلاع­رساني، نگاه كنيد به: كرافت و تامپسون[122] (1987)، هندري و هارپر[123] (1997)، كرافت و پتري[124] (1997)، اور[125] (2001)، سالتون و مك­گيل[126] (1983). تنوع در اين رويكرد را در هوش مصنوعي مطالعه كنيد (مينسكي[127]، 1968؛ راسل و نورويگ[128]، 1995) و پردازش زبان طبيعي را در (الن[129]، 1995؛ چاودوري[130]، 2003؛ ليدي و ديگران[131]، 1993) ببينيد.**

**12. رويكرد طراحي كاربرـ مدار: توسعه و آزمون انساني سازماندهي اطلاعات و طراحي نظامهاي اطلاعاتي در آن به عنوان راهي براي درك علمي و توسعة دسترسي به اطلاعات، مورد توجه قرار گرفته است. طراحي مبتني بر كاربر، سؤال رويكرد مهندسي را كه «آيا آن كار مي­كند؟» يك گام به جلو مي­برد و اين پرسش را مطرح مي­سازد كه «آيا آن اين‌قدر خوب كار مي­كند كه تمركز افراد را بر آنچه انجام مي­دهند، ممكن سازد، نه بر عملكرد سيستم يا ابزار؟» آثار پايه در اين زمينه توسط «نورمن»[132] (1990) و «نيلسن»[133] (1993) نوشته شده است. تعداد زيادي از آثاري كه در اين زمينه در ارتباط با علوم كتابداري و اطلاع­رساني وجود دارد، از پژوهشهاي تعامل بين انسان و رايانه گرفته شده است (كارول[134]، 2002؛ راجرز[135]، 2004). تعدادي از افراد در حوزۀ علوم كتابداري و اطلاع­رساني بر طراحي كاربرـ مدار تمركز نموده­اند. براي مثال (اكرمن[136]، 2000؛ بيتس، 1990، 2002؛ ديلان[137]، 1994، 1995؛ هيلدرث[138]، 1989؛ و ماركيونيني[139]، 1995). همچنين نگاه كنيد به ماركيونيني و كاملودي[140] (1998).**

**13. رويكرد تكاملي: انديشه­هاي زيست­شناسي و روانشناسي تكاملي را در خدمت پديده­هاي مرتبط با اطلاعات قرار داده است. (باركو، كاسميدس، و توبي[141]، 1992؛ رايت[142]، 1994). اين رويكرد در حوزة كتابداري و اطلاع­رساني در آغاز راه خود قرار دارد. نگاه كنيد به بيتس (زير چاپ)، مادن[143] (2004)، سنداستروم (1994، 1999).**

**از فرا نظريه­هايي كه ذكر شد، برخي در بخش فلسفه و تعدادي در حوزة روش‌شناسي قرار مي‌گيرند. به هر حال، رويكردهاي تاريخي، تحليلي ـ فلسفي، قوم­نگاري، كتاب­سنجي، مهندسي و طراحي، بيشتر روش­شناسي ـ البته با برخي ضميمه­هاي فلسفي ـ به شمار مي­آيند، در حالي كه ديگر رويكردها مانند ساختارگرايي، تحليل گفتمان، نظرية انتقادي، رويكرد اجتماعي- شناختي، رويكرد شناختي، رويكرد فيزيكي و رويكرد تكاملي، ريشه­هاي نظري و فلسفي بيشتري دارند، در حالي كه كاربردهاي روش­شناسي يافته­اند.**

**نتيجه‌گيري**

**هدف اين مقاله، معرفي مفاهيم فرا نظريه، نظريه و الگو و تشخيص تفاوتهاي آنها به منظور انجام پژوهش در رفتار اطلاع­­­يابي است. براي مثال، اصل كمترين كوشش تجزيه و تحليل گرديد و سه مفهوم در اين رابطه مورد بحث قرار گرفت، و روشهايي كه اين الگو را به وضعيت نظريه نزديك­تر مي­كند، پيشنهاد شده است.**

**منابع فرانظريه در علوم اجتماعي مورد بحث قرار گرفت و تفاوت رويكردهاي انديشه­نگارانه و علوم پايه شرح داده شد. سرانجام سيزده رويكرد فرانظري در علوم كتابداري و اطلاع­رساني توصيف شد. منابع هر فرانظريه و مثالهايي از كاربرد آنها ارائه شده است.**

**--------------------------------------------------------------------------------**

**1. اين مقاله فصل اول كتابي است با عنوان «نظريه­هاي رفتار اطلاعاتي» كه اطلاعات كتابشناختي آن در زير ارائه شده است:**

**Bates, Marcia J. (2005). An introduction to Metatheories, theories, and models, in: Theories of information behavior, edited by Karen E. Fisher, Sandra Erdelez and Lynne(E. F.) McKechine. Medford, Newjersey: Information Today, p 1-24.**

**2. بخش مطالعات اطلاعاتي، دانشگاه كاليفرنيا، لس­آنجلس، ايالات متحده امريكاmjbates@ucla.eduE-mail:**

**3.دانشجويدكتراي كتابداري و اطلاع­رساني دانشگاه شهيد چمران اهواز E-mail: ghhaidari@yahoo.com**

**1. Reynolds.**

**2. tentative ideational.**

**3. Lave & March.**

**4. Wagner & Berger.**

**5. Vakkari.**

**1. Paradigm.**

**2. Thomas Kuhn.**

**1. Ethnomethodology.**

**2. Button.**

**1. Ritzer.**

**2. Poole.**

**1. Gaines.**

**2. Chen & Shaw.**

**3. Metoyer- Duran.**

**4. Wang & White.**

**5. Wilson.**

**6. Simon .**

**1. Dervins concept of sense making.**

**2. Gilovich, Griffin & Kahneman.**

**3. Tversky.**

**4. Gregory Bateson.**

**5. Ruesch.**

**1. Zipf.**

**1. Hartel.**

**1. Skinner.**

**2. Chomsky.**

**3. Anderson.**

**4. Barkow, Cosmides & Tooby.**

**5. Plate tectonic theory.**

**1. Orienting Strategies.**

**2. Heaven.**

**1. Sandstrom & Sandstrom.**

**1. Cool.**

**2. Hjorland.**

**3. Pettigrew, Fidel, & Bruce.**

**4. Talja, Tuominen, & Savolainen.**

**5. Bar- Ilan & Peritz.**

**6. Bates, J. A.**

**7. Case.**

**8. Crabtree et al.**

**9. Dick.**

**10. Ellis.**

**11. Given & Leckie.**

**12. McClure & Hernon.**

**13. McKechnie.**

**14. Powell.**

**15. Sonnenwald & Iivonen.**

**16. Thomas & Nyce.**

**17. Trosow.**

**18. Westbrook.**

**1. Barzun & Craff.**

**2.Appleby, Hunt & Jacob.**

**3. Rayward.**

**4. Hildenbrand.**

**5. Maack.**

**6. Wiegand & Davis.**

**7. Kuhlthau.**

**8. Dewey.**

**9. Kelly.**

**10. Vygotsky.**

**11. Shutz.**

**1. Berger & Luckmann.**

**2. Garfinkel.**

**3. Talja, Tuominen, & Savolainen.**

**4. Bakhtin.**

**5. Holquist.**

**6. Foucault.**

**7. Frohmann.**

**8. Raber.**

**9. Hayles.**

**1. Blair.**

**2. Cooper.**

**3. Dretske.**

**4. Fuller.**

**5. Michael Harris.**

**6. Carmichael.**

**7. Chu.**

**8. Day.**

**9. Roma Harris.**

**10. Pawley.**

**11. Radford.**

**12. Wiegand.**

**1. Fielding.**

**2. Chatman.**

**3. Kwasnik.**

**4. Wilson & Streatfield.**

**5. Glaser & Strauss.**

**6. Ellis & Haugan.**

**7. Mellon.**

**8. Jacob & Shaw.**

**9. Paisley.**

**10. Covi.**

**1. Hiorland & Albrechtsen.**

**2. Bowers.**

**3. Updike.**

**4. Berkenkotter & Huckin.**

**5. Vaughan & Dillon.**

**6. Orlikowski & Yates.**

**7. Bishop & Star.**

**8. Kling & McKim.**

**9. Palmer.**

**10.Belkin.**

**11. Oddy & Brooks.**

**12. Ingwersen.**

**13. Newell & Simon.**

**14. Anderson.**

**15. Bradford.**

**1. Price.**

**2. Small.**

**3. White & McCain.**

**4. Garfield.**

**5. Cherry.**

**6. Miller.**

**7. Pierce.**

**8. Shannon & Weaver.**

**9. Wiener.**

**10. Proof of concept.**

**11. Dahlbom, Beckman, & Nilsson.**

**12. Croft & Thompson.**

**13. Hendry & Harper.**

**14. Kraft & Petry.**

**15. Over.**

**1. Salton & McGill.**

**2. Minsky.**

**3. Russell & Norvig.**

**4. Allen.**

**5. Chowdury.**

**6. Liddy et al.**

**7. Norman.**

**8. Nielsen.**

**9. Carroll.**

**10. Rogers.**

**11. Ackerman.**

**12. Dillon.**

**13. Hildreth.**

**14. Marchionini.**

**15. Komlodi.**

**1. Barkow, Cosmides, & Tooby.**

**2. Wright.**

**3. Madden.**